

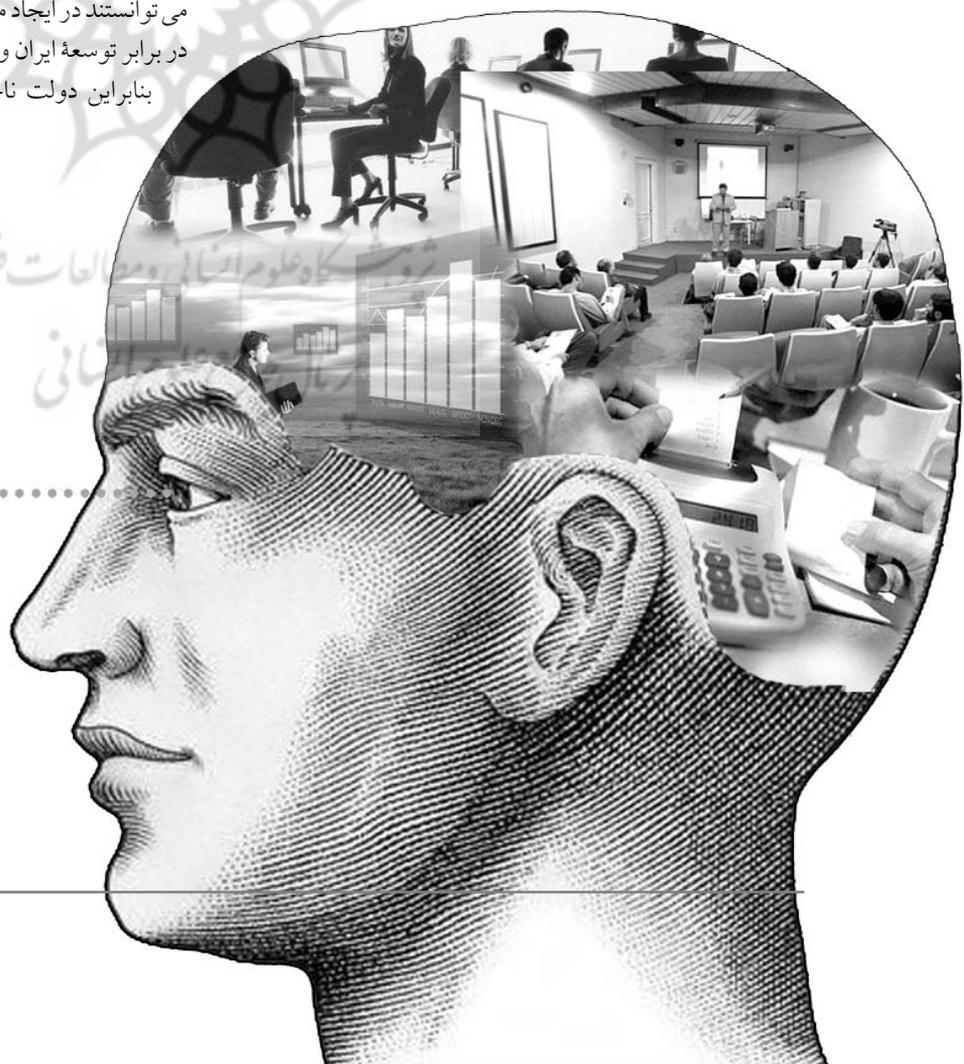


تنها با یک نگاه به سازمان‌های اجتماعی، با دو گروه اصلی و مهم از سازمان‌ها روبه‌رو شوید گروه اول سازمان‌هایی هستند که در میدان اهداف توسعه‌ای قرار می‌گیرند، نظیر، سازمان‌های پژوهشی - آموزشی، تولیدی، خدماتی - تجاری و مالی، گروه دوم سازمان‌ها را سازمان‌های موقت می‌نامیم این سازمان‌ها برای برخورد یا دفع مشکلاتی که در شرایط خاصی پدید آمده‌اند، تأسیس می‌شوند و معمولاً با رفع آن مشکل توسط سازمان‌های گروه اول آن‌هم در درازمدت، مشروعیت خود را در یک منطقه از دست داده و در میدان فعالیت‌های توسعه‌ای به مناطق ناشناخته انتقال پیدا می‌کنند.

مشکل بزرگ کشور ما آن است که پس از ظهور سازمان‌های مدرن نوعی ویژه از سازمان‌های موقت پدیدار شده‌اند. این سازمان‌ها که حاصل عملکرد ضعیف سازمان‌های توسعه‌ای می‌باشند، در حقیقت مشروعیت حضور خود را از همین عملکرد کسب کرده‌اند. نکته جالبتر آنکه آنها توانسته‌اند با نوعی هوشمندی معطوف به بقابتدریج برای خود اهدافی توسعه‌ای اما مبهم دست و پا کنند. بگذارید مثالی بزنم.

می‌دانید منابع مالی و بانکی بزرگترین نیروی آغازین برای تحرک در جریان توسعه هستند، این پول است که می‌تواند منابع کمیاب را از طریق پیوند با مدیریت سرمایه ویژه‌ای که پدید می‌آورد جمع‌آوری کرده و میدان توسعه را با سازمان‌های تولیدی، پژوهشی، مبادله‌ای و غیره پدید آورد. اگر بانک‌ها، وظایف خود را به درستی انجام داده و می‌توانستند در ایجاد مدیران سرمایه فعال و سالم مؤثر باشند، مشکلی در برابر توسعه ایران وجود نداشت. اما بانک‌ها نتوانستند چنین کنند. بنابراین دولت ناچار شد سازمان‌های ثانویه‌ای نظیر، سازمان

از سازمان‌های توسعه‌ای تا سازمان‌های موقت





گسترش و نوسازی، پتروشیمی، فولاد و از این قبیل را فراهم آورده، تا آنها با بدنه کارشناسی خود بتوانند به این هدف دست یابند.

اما به دو دلیل این کار انجام نشد.

۱- اولین دلیل در ماهیت سازمان‌های ثانویه موقت نهفته است این سازمان‌ها که بنابر ضعف و عیب یک سازمان توسعه‌ای پدید آمدند خوب می‌دانند که اگر مشکل مزبور حل شود، دیگر مشروعیتی برای حضور نخواهند داشت. قانون بقا همواره اثرگذار است. بنابراین مشکل اصلی لااقل از سوی آنها هیچ‌گاه ردیابی نشده و نخواهد شد.

۲- پیوند با قدرت توزیع منابع مالی آن‌هم در ایران با دولت شروتمند و شرایط حاصل از نظام سرمایه‌داری دولتی کشور آن قدر جاذبه دارد که دست‌اندرکاران این سازمان‌ها را وادارد که به هر شکل ممکن برای خود مشروعیتی دیگر تدارک کنند. این شد که این سازمان‌ها حتی همان هدف مهم اولیه خود را که همانا پیوند سرمایه و امکانات آن به مدیران کارآفرین بود فراموش کردند و با سرعت حیرت‌باری تبدیل به سرمایه‌گذار شدند، جریان این تغییر هدف آن قدر جاذبه داشت که حتی بانک‌ها هم که سازمان‌هایی توسعه‌ای بودند، اهداف خود را فراموش کرده، خود به صورت سرمایه‌گذار درآمدند.

آنها همگی آنچنان راه را برای سرمایه‌گذاری خود هموار کرده و در مقابل با تحریک روحیه محافظه‌کارانه و ایجاد هزاران مانع در برابر کارآفرینان سرمایه‌گذار آنچنان دیوارهای عظیمی پدید آوردند که در فاصله بسیار کمی دولت تبدیل به غول بزرگ سرمایه‌دار در عرصه صنعت و تجارت شد.

به راستی در مقابل این شرایط چه می‌توان کرد؟

فساد و صنعت و راه‌های مبارزه با آن

مبارزه با فساد همیشه معضل مهم جامعه ما بوده است. علت این که هنوز نتوانسته‌ایم با این معضل روبه‌رو شویم ناشی از ناتوانی در پاسخ به دو پرسش زیر است:

۱- ریشه‌های اصلی فساد از کجا ناشی شده‌اند
۲- روش حل این مشکل چگونه است

در مورد ریشه‌های فساد باید به این اصل مهم توجه داشته باشیم که هنگامی که یک سازمان پایه و توسعه‌ای نتوانست وظیفه اصلی‌اش را انجام دهد، خود به خود ضرورت‌هایی پدید می‌آیند که بدترین روش مقابله با آنها آن است که به جای تصحیح تحرک سازمان توسعه‌ای به سوی ایجاد سازمان‌های ثانویه‌ای گام برداریم که مشروعیت خود را از طریق همین ضرورت‌های ثانویه کسب کرده‌اند. بنابراین فساد موجود در کشور ما حاصل دو ویژگی زیر است.

۱- مقاومت سازمان‌های ثانویه برای بقای خود از طریق بزرگنمایی ضرورت‌هایی که با پیوند به آنها، مشروعیت حضور پیدا کرده‌اند.

۲- کوشش این سازمان‌ها برای ایجاد مشروعیت‌های توسعه‌ای بیمارگونه که حاصل آنها چیزی جز فساد نیست.

بگذارید با مثالی این نکته را روشن کنیم.

مهمترین وظیفه توسعه‌ای بانک‌ها آن است که بتوانند میان توانمندی‌های کارآفرینی محروم از قدرت مالی با منابع مالی خود با درجه ریسک‌پذیری مناسب رابطه برقرار کرده و از این طریق مدام بر میزان و درجه ایجاد سرمایه‌های مولد و توسعه‌ای بیفزایند.

اما بانک‌ها چنین نمی‌کنند. در حقیقت بانک‌ها منابع مالی را خود به دست کسانی می‌رسانند که دارای ثروت کافی برای این مقاصد هستند. آنها برای کاهش درجه ریسک‌پذیری خود و ضعفشان در شناسایی توانمندی‌های کارآفرینانه از این طریق عمل می‌کنند و به همین دلیل ساده‌مهمترین رکن توسعه که افزایش درجه ایجاد سرمایه مولد است را در محاق بحران قرار می‌دهند.

طبیعی است که دولت ناچار می‌شود برای مبارزه با ضرورتی پدید آمده از این ضعف، تن به تأسیس سازمان‌های ثانویه دهد. طبیعی خواهد بود اگر در این شرایط با یک دو جین سازمان‌های به ظاهر توسعه‌ای اما در حقیقت ثانویه و معطوف به ضرورت‌ها روبه‌رو شویم. سازمان‌هایی نظیر شرکت پتروشیمی، شرکت فولاد، سازمان گسترش و بسیاری دیگر از این قبیل را می‌توان فرزند مشروع و نامشروع ضعف بانک‌ها در توزیع این منابع مالی دانست.

اما کار در اینجا پایان نمی‌پذیرد. این سازمان‌ها که در حقیقت مهم‌ترین وظیفه‌شان ارائه خدمات کارشناسانه به بانک‌ها برای افزایش درجه و نرخ ایجاد سرمایه است، با توجه به جاذبه‌های حاصل از اقتصاد سیاسی نفت به سرعت اهداف ثانویه همراه با حقوق ویژه برای خود دست و پا کرده و تبدیل به سرمایه‌گذاران تمام عیار دولتی می‌شوند. آنها از این طریق برای خود مشروعیت حضور مستمر ذخیره کرده و با سرعت حیرت‌آوری اقتصاد سیاسی جامعه را در شرایطی که جهان به سوی خصوصی‌سازی و بهینه‌سازی ساختار انگیزه‌های توسعه‌ای خود می‌رود، آلوده به سرمایه‌داری انحصاری دولتی کردند. جالب آن است که در این شرایط بانک‌ها نیز نتوانستند از دام چنین جاذبه‌ای رها شوند. آنها نیز به صورتی تمام عیار نقش خود را در افزایش نرخ ایجاد سرمایه‌های کارآفرینی به کنار گذاشته و خود تبدیل به سرمایه‌گذار شدند. طبیعی است که چنین حجم عظیمی از سرمایه‌گذاری دولتی و شبه‌دولتی در مقابل ضعف شدید دولت در جهت‌دهی صحیح انگیزه‌های مادی و حتی تبدیل آنها به انگیزه‌های معنوی، به ویژه در مدیران نهادهای صنعتی، خود به سرعت موجب ظهور فساد شود... تقریباً تمامی مدافعان چنین حرکتی فراموش می‌کنند که چنین تجربه‌ای با سرمایه‌گذاری بسیار اندک و بازده بیشتر در دوره‌های قبلی حکومت هم انجام شد و نتیجه آن را امروز در نهادهایی که هیچ‌یک نتوانستند نقشی درون‌زا، توسعه‌ای و گسترش‌یابنده داشته باشند ملاحظه می‌کنید. نمونه تمام عیارش را می‌توانید در صنایع دخانیات، نساجی، سیمان و غیره ملاحظه کنید که هیچ‌یک تبدیل به سازمان‌های درون‌زانشدند و اکثر آنها تنها به پشتوانه نیروی انحصار توان حضور دارند.

در این شرایط جامعه نمی‌تواند از انگیزه‌های قوی، سالم و طبیعی افراد برای تحرک بهره برد و در عوض ناچار می‌شود با سرکوب انگیزه‌های طبیعی، آنها را خود در فضای دوگانگی شدید رفتاری قرار دهد. دوگانگی رفتاری در نظام‌های بروکراتیک دولتی و به‌ویژه در مدیران نهادهای صنعتی که در تملک دولت اند از این نکته مهم ناشی می‌شود که در چنین نظام‌هایی ناچار می‌شوند انگیزه‌های طبیعی و مهم فرد یعنی تمایل به اخذ سود و ثروت بیشتر را سرکوب کنند، و در عوض برای تربیت انگیزه‌های معنوی حضور آنها راه‌حلی ندارند بطوریکه رفتارها معنوی به ابزارهای احراز شغل و موقعیت برای ارضاء انگیزه‌های معنوی تبدیل شده‌اند. علت نیز روشن است؛ با جدایی پیوند مالکیت و مدیریت از یکدیگر مهمترین نیروی توسعه، یعنی انگیزه تولید ثروت بیشتر برای خود و در نتیجه افزایش فعالیت‌های کارآفرینی، تبدیل به نیروی فسادزا می‌شود. آنان ناچار می‌شوند برای مدیر دولتی انگیزه‌های معنوی دیگری، نظیر انگیزه‌ی خدمت به جامعه تدارک کنند. خوب می‌دانید که تمایز انگیزه‌های مادی با معنوی و فرهنگی، در آنست که انگیزه‌های مادی خود جوش اند، یعنی همه می‌خواهند صاحب ثروت و قدرت شوند و برای این هدف فعالیت می‌کنند. اما برای ایجاد انگیزه‌های معنوی ناچارید مدام فرد یا جامعه را تربیت کنید. به‌ویژه آنگاه که انگیزه‌های مادی از جایگاه طبیعی تحرکاتشان رانده شدند و به حوزه‌های انتقال یافته‌اند که ایجاد فساد می‌کنند (نظیر از حوزه مالکیت مولد خصوصی به دولتی). وجود این جریان تربیتی که ساده هم نیست بسیار ضروری می‌شود.

همین دوگانگی اثر انگیزه‌های مادی از یکسو و ضرورت ایجاد انگیزه‌های معنوی از سوی دیگر، به بزرگترین معضل اجتماعی در سازمان‌های تحت پوشش دولت درآمده است. معضل فساد و دوگانگی رفتاری کارکنان. به‌ویژه اگر توجه داشته باشید که در کشور ما دولت ثروتمندترین قدرت اقتصادی جامعه است، جریان این دوگانگی، به سرعت، در تمامی بافت اقتصادی جامعه نفوذ می‌کند. فضای فعلی تحرکات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه ما به‌واقع از نادرستی موقعیت و تحرک انگیزه‌ها در رنج است برای این مهم چه باید کرد؟

به راستی چراساختارهای فعلی دولتی با گرایش به سوی راهی غلط فرد را ناچار می‌کند تمامی انگیزه‌های طبیعی و سالم خود را که مهمترین نیروی توسعه است تبدیل به وسایلی برای قدرت‌گیری دیو فساد کند. در جایی فرشته توسعه و در جایی دیگر دیو فساد در جایی انگیزه مادی به نیروی توسعه تبدیل می‌شود و در جایی دیگر همین انگیزه به نیروی متوقف‌کننده آن. کدام مدیر اجتماعی است که نخواهد برای حل این مشکل راه‌حلی پیدا کند؟

یا بهتر بگوئیم؛ آن کدام آدم عاقلی است که فرشته، توسعه را به دیو فساد تبدیل کند. ■

سردبیر

برای مبارزه با چنین وضعی تنها کافی است که زنجیره سازمان‌های ثانویه را بگیریم و از این طریق به سازمان پایه و توسعه‌ای اولیه رسیده و از طریق رفع مشکلات ضرورت‌زای سازمان مذکور، نیاز به این سازمان‌های ثانویه را از طریق رفع مشروعیت حضورشان به صفر رسانیم.

البته باید توجه داشته باشیم که برخی از این سازمان‌ها تبدیل به غول‌های سرمایه‌گذار شده‌اند. چنین غول‌هایی به دلیل روندهای تحرک انگیزه‌های مادی در درون خود طبعاً در مقابل هر تغییری مقاومت خواهند کرد اما اگر بتوانیم برای مالکیت منابع در تحت تملیک آنها راه‌حلی پیدا کنیم، به سهولت قضیه حل خواهد شد.

به هر طریق برای حل معضل فساد در بخش‌های صنعتی و توسعه‌ای کشور موضوع مهم آن است که چگونه از حضور انگیزه‌های مادی در جایگاه‌های مناسب بهره‌مند باشیم. انگیزه‌های مادی چون یک چاقویند، هم می‌توانند به درستی به کار برده شده و تحرک توسعه‌ای ایجاد کنند و هم می‌توانند چون شیطانی فساد را به هر سو بپراکنند.

از فرشته توسعه تا دیو فساد

فضای فعلی صنعت در ایران را می‌توان با جمله زیر توصیف کرد: میدانی که در آن رابطه میان انگیزه طبیعی مالکیت با روند سودآوری و فعالیت‌های معطوف به کار تخریب شده است. برای توصیف این تعریف تنها کافیست به این نکته توجه کنید که آن پیوندی که در بخش خصوصی نیروی مثبت محسوب می‌شود، در بخش دولتی رانت و فساد پدید می‌آورد. یعنی وجود انگیزه مادی سودآوری بیشتر برای یک مدیر بخش خصوصی، آنهم از سازمان تحت مالکیت خود امری طبیعی و انگیزه‌ایست که تمامی دولت‌ها روی آن حساب باز می‌کنند. در این شرایط انگیزه بتواند مادی قادر است وی را به فعالیت بیشتر برای تنوع کیفی و افزایش کمیت‌های تولیدی و بازاری وادارد که در نتیجه ثروت بیشتری نیز عاید جامعه می‌شود. اما همین انگیزه سود شخصی در مدیر دولتی، تبدیل به عاملی برای ایجاد فساد می‌شود و به همین دلیل دولت‌ها در این شرایط مجبور می‌شوند روی انگیزه‌های معنوی مدیران خود در نهادهای تولیدی-صنعتی تحت مالکیت دولت حساب باز کنند اما در چنین شرایطی مشکل بزرگ آن است که، انگیزه‌های مادی (نظیر سود شخصی بیشتر) خود جوش‌اند، در حالیکه برای استفاده از انگیزه‌های معنوی نه تنها باید شرایط تربیتی و فرهنگی ویژه‌ای پدید آوریم، بلکه ناچاریم مدام شرایط را برای بقای انگیزه معنوی، انباشته از آموزش و ارتباطات معنوی کنیم تا مثلاً انگیزه معنوی کوشش برای توسعه کشور، در مقابل جریان خودجوش نفع شخصی فعال شود. ملاحظه می‌فرمایید که گرایش به سوی سرمایه‌داری دولتی به‌ویژه در آن دسته از نهادهای توسعه‌ای که ناچارند مدیران خود را از انگیزه‌های قوی توسعه‌ای بهره‌مند ساخته و از انگیزه‌های مادی دورنگاه دارند، چگونه موجب اختلال در توسعه خواهد شد.